



جلسه سوم استاد حسینی ۲۲ آبان ۱۴۰۳

خب ما داشتیم در مورد مراحل رشد روابط انسانی صحبت می کردیم. خدمتون عرض کردیم علت اینکه میایم مراحل رشد رو می گیم این هست که ما تا مراحل سالم رشد رو ندونیم و ندونیم کجاها مشکل داریم بچه مون خودمون خانوادمون بنابراین میایم پله به پله مرحله به مرحله مراحل رشد رو می گیم برای کودکان و برای نوجوانان و بعد اگر خدای نخواستہ اختلالی یا مشکلی برای بچه یا برای خودمون وجود داشته باشه خب می تونیم ریشه یابی کنیم که این مشکل به کدوم مرحله بر می گرده و کجا کارمون مشکل داشته و بعد دنبال درمان و یا حل اون مشکل بگردیم. ما تا مرحله هشتم که در مورد کودکان و نوجوانان بود در واقع صحبت کردیم یعنی تا هجده سالگی که گفتیم باید کودکان و نوجوانان رو به مرحله استقلال برسونیم، آخرین مرحله که از مراحل رشد روابط انسانی خدمت دوستان صحبت می کنیم مرحله هجده تا بیست و دو سالگی است. همون طوری که در جلسات قبل خدمت دوستان عرض کردیم و گفتیم که باید در این مرحله یعنی تا زمانی که نوجوان هجده ساله میشه ما اون رو مستقل کرده باشیم. بین هجده سال تا بیست و دو سال رو بهش می گیم مرحله همبستگی یعنی چی؟ یعنی یک تعادل و یک توازن بین استقلال و فردیت یک فرد یا یک شخص و تعلق و محبت و رابطه با خانواده و با دیگران به وجود اومده باشه به این معنی که در هجده سالگی با اینکه جوان دیگه روی پای خودش می تونه بایسته و احتیاجات خودش رو برآورده کنه (قبل هم خدمت عزیزان گفتیم استقلال شامل استقلال شکلی هم استقلال مالی و هم استقلال عملی می شود یعنی در این سه زمینه باید ما بتونیم جوونمون رو به استقلال برسونیم) حالا در کشور ما این استقلال مالی که یکم دیرتر رخ میده، چون معمولاً راه و روش این جوری هستش که تا هجده سالگی بچه ها درس می خونن و دیپلم می گیرن تازه در هجده سالگی وارد دانشگاه میشن بعد لیسانس می گیرن، فوق لیسانس می گیرن، دکترا می گیرن و تازه وارد بازار کار میشن و می تونن به استقلال مالی برسن که خب این خودش یک نقص هستش.

می دونید این احتیاج و نیاز مالی یک جورایی استقلال عمل رو هم از آدم می گیره. وقتی من برای هزینه زندگیم مجبورم از والدین پول بگیرم بنابراین در یک جاهایی هم دیگه باید برای کارام از شما اجازه بگیرم حتی در مورد فکر و در مورد باورها هم کارهایی رو باید انجام بدم که شما دوست دارید. بنابراین همین موضوع مستقل نشدن از نظر مالی برای جوونا تو ایران هم یک معضلی ایجاد کرده، در کشورهای پیشرفته تر اونا بچه ها رو هم زمان که در یک کالج یا در یک دبیرستان مشغول به تحصیل هستن می فرستن سرکار توی مثلاً فست فود، تو یک کافه یا یک جایی بچه کار می کنه و بالاخره یک منبع درآمدی داره، وقتی دانشجو میشه باز همینطور یک سری کار دانشجویی یا یک سری منبع درآمدهای جانبی داره خود دانشجو و مشغول به تحصیل هم هست، بعضی وقتا هم که دیگه یک سری دانشگاه هست که بچه ها رو بورسیه می کنن یعنی اینکه که تمام هزینه های تحصیلی و حتی هزینه های زندگی اون



دانشجو رو دانشگاه میده به بچه، اون هم درشش رو می خونه و بعدشم خونه جدا می گیره حتی پانسیون هم دارن که دیگه از پدر و مادر جدا میشن یعنی اینکه ما داریم صحبت می کنیم در مورد استقلال بچه ها تا هجده سالگی در کشور ما عمل تحقق پیدا نکرده مگر خودمون قدم به قدم دانش رو بدست بیاریم و بفهمیم که خب باید ما هم یک کارهایی بکنیم اگر بخوایم درست زندگی کنیم، اگر بخوایم شخصیت های سالمی هم برای بچه هامون ایجاد کنیم و هم خودمون راحت بوده و سالم زندگی کنیم و مدام دغدغه نداشته باشیم، مدام نگرانی نداشته باشیم. خب پس بنابراین در هجده سالگی با اینکه جوون مستقل هستش و احساس و اندیشه اش جدا شده، استقلال مالی داره و نیازهای خودش رو می تونه برطرف کنه اما احساس نیاز به ارتباط و رابطه با بقیه هم داره یعنی دوست داره با بقیه هم ارتباطاتی بگیره. توی این سن جوونا عاشق میشن، همین که وارد دانشگاه میشن چون یک مقدار از اون دغدغه های تحصیلی کم شده، از نظر نیاز روانی هم نیاز به ایجاد رابطه با جنس مخالف دارن، عاشق میشن حالا چه دختر چه پسر. تو کشور ما پدر و مادر وقتی این رفتار رو از بچه ها می بینن نگران میشن که چرا پسر من بلافاصله ترم اول رفته دانشگاه عاشق شده یا دخترم عاشق شده در حالی که باز عرض می کنم در کشورهای پیشرفته تر از ما اونا تو این سن و سال در هجده یا نوزده سالگی دخترشون یا پسرشون دوست جنس مخالفی نداشته باشه به مشاور روانشناس مراجعه می کنن و نگران میشن که چرا الان بچه من پیدا نکرده چنین دوستی رو یعنی از نظر سلامتی نشان دهنده سلامت روان پسر اونا هستش که توی این سن و سال یک رابطه البته در چارچوب داشته باشه با پسر یا دختر جنس مخالف خودش یا فرض بفرمایید بعد از اینکه حالا بزرگ تر میشه و درشش رو میخونه حتی ممکنه یک مکانیک بشه، یک دندان پزشکی بشه یا یک وکیل بشه عملاً هیچ نیازی برای نیاز مالی نداره نیاز جسمی هم نداره ولی همچنان نیاز به ایجاد ارتباط داره چه با خانواده خودش چه با یک دختر یا پسری که باهاش ازدواج کنه. ببینید ما وقتی صحبت از قطع بند ناف روانی می کنیم می گیم وابستگی باید حفظ بشه منظورمون خدایی نخواست بی احترامی به خانواده نیست، منظورمون بی محبتی نیست، بی محلی نیست نه. در عین حالی که محبت هست، رابطه هست، عشق هست، همدلی هست و کمک هست همه اینا هست اما اون شخص خودش یک شخص مستقل با یک فردیت جدا داره. خودش فکر می کنه، خودش احساس داره و خودش تصمیم می گیره برای کارها نه که باز برای تصمیم گیری هاش وابسته به خانواده باشه.

خب پس بنابراین در این سن بچه ها به اصطلاح می گیم که باید همبسته باشن همبستگی به معنی اینکه من به شام شب هم محتاج نیستم شما هم نیستید ولی یک شب می تویم باهم بگذرونیم و باهم در ارتباط باشیم. حالا در بحث ازدواج که اون چارچوب سالم رابطه بین دو نفر هست یک دختر خانم یا یک آقا پسر خودش تحصیلات داره، منبع درآمد داره و نیازهای خودشو برآورده می کنه ولی می تونن کنار هم زندگی کنن. بحث اینه که ما در ازدواج ها گاهی می بینیم که یک دختر خانم تمام آنچه که می خواد رو در وجود یک آقا پسر می بینه یعنی میگن از خدا فقط شوهر می خوان بعد از شوهر همه چی رو می خوان خونه می خوان، مهریه می خوان و همه امکانات رو می خوان. واقعاً ما به شوخی و طنز می گیم ولی متأسفانه هنوز در قشرهایی از جامعه ما این وجود داره در حالی که همون دختر خانم هم



باید خودش یک شخص مستقل با یک فردیت جدا با یک هویت آزاد داشته باشد، خودش منبع درآمد داشته باشد، خودش بتونه تصمیم گیری کنه، فکر کنه و بعد بره در کنار پسری که به همین مرحله از رشد رسیده و بتون کنار هم زندگی کنن و با هم وقت بگذرونن. اینطور وقت هاست که ما میگیم بابا ما نیازی به کسی نداریم ولی مفهوم همبستگی که معادل عشق هستش در روابط احساسی و عاطفی انسانی پیش میاد، دو نفر عاشق هم میشن و به هم مشتاق میشن، همدیگه رو دوست دارن و باهم زندگی می کنند نه به دلیل احتیاج و نیاز بلکه به دلیل عشق و دوست داشتن. پس بنابراین عشق واقعی و حقیقی در بین کسانی برپا میشه که از مرحله استقلال و آزادی گذشته باشن و به مرحله همبستگی رسیده باشن که با آزادی انتخاب و آزادی اراده و بدون اینکه کسی چیزی رو به اون ها تحمیل کنه بتونن زندگی کنن.

عرض کردم جلسه قبل خدمتون یکی از مشکلات اساسی زوج های جوان اینه که قبل از اینکه مستقل بشن و قبل از اینکه پدر و مادر خود شون رو طلاق بدن میان ازدواج می کنن و بعد خب در زندگی به مشکل می خورند که حالا با این صحبت هایی که با همدیگه کردیم متوجه شدیم که باید ما بین هجده تا بیست و دو سالگی بچه ها رو مستقل کنیم. من نمی دونم چند نفر از شماها هنوز کارهای آقا پسرای دانشجو یا دختر خانم دانشجویون رو خودتون انجام می دین، نمی دونم از اون خانم هایی هستین که هنوز یک سینی غذا برای بچه مثل ابتدایی میارین می ذارین دوباره هنوز اون جمع نشده سفره رو برای دختر خانومتون باز می کنین اون جمع نشده برای همسرتون. آیا همچنان مثل یک ببخشید عذرخواهی می کنم این کلمه رو استفاده می کنم خدمتکار در خدمت خانواده هستین یا نه یا اون استقلال هست در عین حال همبستگی هم هست. یعنی باز همه سره سفره غذا می خورند منتها مادر شخصیت خودش و جایگاه خودش رو داره، اگر در غذا پختن، آماده کردن، در پهن کردن سفره و در جمع کردن سفره بچه ها کمک می کنند همسر کمک می کنه و این در تمام مسائل مربوط به بچه ها قابل تعمیم است یعنی قرار نیست ما کارهای اون اونا رو انجام بدیم قرار نیست مثلاً اگر آقا پسرمون نیاز به منزلی داره که تهیه بشه ما حتماً خودمون رو به آب و آتش بزیم که ما براش خونه رو بخریم، ما براش زن انتخاب کنیم و ما بفرستیمش دانشگاه تازه اگر از اون رشته خودش کار پیدا نکرد باز همه ی سرمایه رو یک جا جمع کنیم براش یک مغازه بزیم بگیریم خب بفرمایید شما تو این مغازه کاسی کنید اینم خانمتون اینم خونتون و ما همه امکانات رو در اختیار شون بذاریم. توجه داشته باشید مستقل شدن که هم فردیت آدم حفظ بشه هم باز اون همبستگی رو با خانواده داشته باشه خیلی مهمه که بین استقلال و اون وابستگی توازن و تعادلی باشه چون باز خانواده ای که بیش از حد مستقل باشن اونا هم به مشکل می خورن. شما فرض کنید در خانواده ای که دختر برای خودش هر طور دوست داره سفر میره و میاد بدون توجه به امورات خانوادش، یک آقا پسرای که باز همین طور خیلی بی توجه و دیگه خیلی رها شده اونا هم به مشکل می خورند یعنی شما می بینید بعضیا ازدواج می کنن ولی بعد از ازدواجشون آقا دوست داره که از هفت شب پنجشنبه با دوستاش بیرون باشه و خب خانوم شاکی میشه که نیستی یا برعکس خانم همش با دوستاش وقت می گذرونه و این باعث مشکل در خانواده میشه.



پس بنابراین این تعادل توازن خیلی مهمه و قسمت اعظمش ریشه در تربیت خانواده و شخصی هر کدوم از زن و شوهر و زوجین داره.

خب وقتی صحبت از تربیت خانواده می کنیم یک مفهوم کلی تربیت راه و روشی هست که پدر و مادر انتخاب می کنن برای بزرگ کردن فرزندانشون که شامل یک سری معیارها و قوانینی هست که برای تربیت فرزندانشون وضع می کنن این قوانین بعضی نانو شده هست هیچ جا نانو شده نشده ولی از نوع تعامل بین افراد خانواده این قانون ها کشف میشن، این موضوع رو بهش میگن سبک های فرزند پروری، حتماً شنیدین در جلسات مختلف آموزش خانواده در مورد سبک های فرزند پروری حالا تقسیم بندی های متفاوتی هم داره.

پایان مبحث جلسه سوم استاد حسینی

۱۴۰۳/۸/۲۲